

دارالشفاء اذا مرضت فهو يشفين^۱ شفا کرامت فرمود. بالکلیه مرض زائل شده مزاج عالی رو [به صوب اعتدال^۲] نهاده زبان روزگار، به مضمون این آیات، در ترنم آمد که:

بیت

منت ایزد را که ذات خسر و گیتی پناه در پناه صحت است از فیض الطاف اله
بوستان بردوستان افکنند زین بهجت نثار ماه تابان بر سپهر انداخت زین شادی کلام
بعد از آن شاه عالی جاه امر فرمود که از دارالارشاد اردبیل شاه پاشا خاتون
که عمه آن حضرت بود بعضی تبرکات، خصوصاً نان ریزه که شاه را بدان میل تمام
و رغبت مالا کلام بود، ترتیب داده به لاهجان فرستد. شاه پاشا خاتون حسب الامر
مطاع ترتیب هدایا و تحف نموده باجمعی از اقوام و مخصوصان به کیلان [فرستاد]^۳.
چون فرستادگان او به رشت رسیدند و خبر وصول ایشان به سمع [سمیع شاه والا-
کهر]^۴ رسید، گوگ علی را به استقبال فرستاد که ایشان را برداشته به درگاه
معلی آورد. میر نجم زرگر و میر حسن^۵ ولد میر موسی و امیر جهانگیر رشتی
که و کلای امیره اسحق بودند، رفیق ایشان شده متوجه لاهجان شدند. شاه عالی-
جاه از آن هدایا به کار کیا و برادران فرستاد و اخی مهماندار را امر فرمود که
آن جماعت را مراعات و ملاحظه کرده آنچه شرط مهمانی و میزبانی باشد به تقدیم
رساند. تا مدت سه روز آن جماعت در لاهجان بودند. بعد از آن رخصت انصراف
[ستاده]^۶ معاودت کردند و سلاطین لاهجان و جمعی که از هدایای [مذکوره]^۷
بهره مند شده بودند، در مقابل انواع تحف و تبرکات از اقمشه نفیسه و امتعه و مرغ

۱- سورة الشعرا ۸۰ ۲- م: رو به صحت ۳- ن: روانه ساخت

۴- م: [شریف] ۵- م: میر حسین ۶- م: یافته - س: گرفته

۷- س: شاه پاشا خاتون

مسمن و ماهی و نارنج و لیمو و سایر ارمغان «گیلانفات»^۱ متحف داشتند و چون آن جماعت به قریه کوریم^۲، که از قرای اردبیل بود، رسیدند و شاه پاشا خاتون و محمد بیگ از وصول ایشان خبر گرفتند، متوجه قریه مذکوره شده آن تبرکات و هدایا را برداشته به دارالسلطنه تبریز متوجه ملازمت رستم بیگ شدند به ادعای آنکه شاید که استرداد جهات و املاک احمدی بیگ که به طریق صونگ^۳ به «تصرف» اولیاء دولت رستم بیگ درآمده بود نمایند.

دیگر باره به فرادده ملتجی گشته به توسط او هدایای خود را به نظر رستم بیگ درآوردند و به استحسان و قبول مقرون گشته املاک و جهات را به تصرف ایشان داد و به خلع مشرف شدند و حکمی از دیوان رستم بیگ به نفاذ رسید که دیگر احدی متعرض احوال ایشان نشود.

وقایع متنوعه

در این سال، منصور بیگ پرنایک از ایالت فارس^۳ معزول شد و دارایی آن جابه نور علی بیگ تعلق گرفت. چون چند وقت بر این برآمد، سیدی علی بیگ پرنایک که رکن السلطنه بود معروض گردانید که شیراز گورخانه^۴ منصور بیگ است. [بنا بر آن مجدداً مملکت فارس را بدو ارزانی داشتند. منصور بیگ]^۵ متوجه فارس شد. مرضی بدو مستولی گشت به حدی که از عهده مهام بر نمی آمد و شاهقلی بیگ و کیل مهمات را فیصل می داد و قاسم بیگ میر دیوان از غایت رشک شاهقلی بیگ را به قتل آورد و بدان اکتفا نکرده بر منصور بیگ مستولی گشته مهمات را بر آسه سامانی می داد. و کلای او دست تظاول دراز کرده خصوصاً خواجه

۱- س: گیلان

۲- شاید همان باشد که در کتاب اسامی دهات کشور به صورت کورایم آمده است.

دیهی از دهستان یورتچی اردبیل. در فرهنگ آبادیها چنین نامی نیافتم.

۳- م: پارس ۴- س: کورخانه ۵- م ندارد

روح‌الله قزوینی که وزیر بود. بنا بر این اوضاع شیراز تغییر یافت.

متوفیات

سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید در ماه ربیع‌الاول سنه مذکور به عالم عقبی خرامید. پادشاهی ظالم و فاسق بود. مدت عمرش چهل و سه سال. مملکتش سمرقند و بخارا و بدخشان پنج پسر داشت: سلطان مسعود میرزا، سلطان علی میرزا، سلطان حسین میرزا، بایسنقر میرزا، سلطان اویس میرزا. و در این سال، سید رضی‌الدین مر تضی بن سید شریف فوت شد و عمرش هفتاد سال بود.

وقایع سنه احدى و تسعمایه

گشتار در رفتن سلطان حسین میرزا به حصار شادمان

در این سال، سلطان حسین میرزا به عزم تسخیر مملکت بدخشان و قندز و بغلان علم عزیمت برافراخت. در اوایل تابستان به صوب ولایت مذکور روان شد و از جیحون عبور نموده در قریه بیانزول نمود، سلطان مسعود پادشاه آنجا، چون از توجه میرزای ظفر لوا اطلاع یافت، قلعه حصار را به امیر باقر و امیر محمود برلاس و درویشعلی ساربان سپرد و خود بامعدودی چند به جانب شهر سبز گریخت. سلطان حسین میرزا قلعه حصار را مرکزوار در میان گرفت. چند روز میان اهل حصار و لشکر ظفر کردار جدال و قتال دست داد و آخر الامر کار اهل حصار به اضطراب انجامید. رسولان چرب زبان به رسم امان، به درگاه خسرو کیتیستان، فرستاده و درخواست جرایم خود نموده قبول کردند که بعد از مراجعت آن عالی صفات به جانب هرات دختر سلطان محمود میرزا^۱ را با یراق لایق و تحف موافق به آستان فلک مکان ارسال دارند.

چون کار حصار فیصل یافت، عنان عزیمت به سوی قندز تافت. امیر خسرو شاه

حاکم آن جانظر بهادر را بایشکک‌شهای لایق به استقبال فرستاد و میرزابه همان قناعت نموده متوجه تخت < گاه > هرات گردیده حکومت بلخ را به [خلف الصدق] خود بدیع الزمان میرزا عنایت نمود.

وقایع متنوعه

در این سال [هنگامی]^۲ که چهل روز از نوروز سلطانی گذشته بود و مردم شیراز به سیر مزار شیخ سعدی رفته بودند، امیر یوسف بیک ولد سلطان احمد جولان باجمعی از امرای عظام که یکی از آن جمله اسمعیل بیک ولد صوفی خلیل و دیگری طیب آقا حاکم اصفهان بود بر سر قاسم بیک پرنک آمدند و در حوض هر و ن^۳ مابین ایشان جدال و قتال دست داد و شیرازیان غالب آمده اسمعیل آقا و طیب آقا کشته شده امیر یوسف بیک فرار نمود و بعد از آن قاسم بیک متوجه رستم بیک شد و بعد از ملاقات خاطر پادشاه و ارکان دولت بر آن بود که من بعد قاسم بیک به جانب شیراز نروم و چون بعضی از امرای^۴ پرنک بودند حمایت کردند. قاسم بیک خرج بسیار نموده مجدداً ایالت فارس بدو شفقت شد. اما خواجه روح الله قزوینی که وزیرش بود به قتل آوردند.

وقایع سنه اثنی و تسعمایه

گفتار در آمد احمد ۵ پادشاه از روم [به اراده پادشاهی]^۶

و کشته شدن رستم پادشاه

در این سال، حسنعلی ترجانی^۷ به روم رفت و به عرض سلطان بایزید رسانید که دیار آذربایجان و عراق از لشکری که پای ممانعت و مدافعت در میدان محاربه تواند نهاد خالی است. اگر رای عالی اقتضا فرماید، احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن

۱- م: فرزند اعز ۲- م: س ندارد ۳- س: بیرون - م: هارون ۴- م: از

امرای درخانه ۵- م: گودجا احمد بیک ۶- س ندارد ۷- س: ترخان

پادشاه که وارث آن مملکت است با فوجی از سپاه نظفر پناه روانه آن جانب کردند که تسخیر آن مملکت به سهولت میسر است. پادشاه روم را [سلطنت آذربایجان و عراق]^۱ موافق مزاج افتاده احمد بیک را با فوجی از رومیان سنگدل^۲ به رفاقت حسنعلی نرجانی روانه گردانید. چون توجه ایشان در بلاد آذربایجان منتشر گشت، امرای ترکمان طریق بی وفایی پیش گرفته روی به احمد بیک آوردند. حسین-علیخانی عبدالکریم بیک لله را، که از خاصان رستم بیک بود، در حدود سلطانیه به قتل آورده در غره رمضان سنه مذکوره خطبه و سکه به نام احمد بیک کرد. چون رستم بیک این خبر ناخوش را استماع نمود، با لشکر انبوه و گروه با شکوه به عزم ممانعت احمد بیک روان شد و در کنار آب ارس آن دو پادشاه عالی جاه، بلکه دو پلنگ کینه خواه، در برابر هم صف آرای گشتند. گردان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور دست به نیزه و تیغ و تبر برده به هم درآمیختند. از کثرت گرد و خاک دیده افلاک تیرگی پذیرفت. غالب از مغلوب و مقهور از منصور تمیز نشد. احمد بیک در همان مقام، که دریای معرکه در موج آمده بود، لنگر و قارنداخت. رستم بیک نیز در آن موضع، که حادثه در دامن دولت او دست زده بود، پای ثبات بیفشرد. بهادران هر دو سپاه و دلاوران هر دو [پادشاه باریگر در ظل رایت آن دو سردار مجتمع گشته تیغ و شمشیر^۳] بر فرق یکدیگر کوفتند.

نظم

دم تیغ بر فرقه‌ها کنده جوی دلیران از آن جویها شسته روی
چنان ریخت کوپال بر مرد و جنگ نو گویی ابابیل می ریخت سنگ
در اثنای ستیز و آویز، آیه سلطان با جمعی بی حقیقتان فتنه انگیز صف
سپاه را ویران کرده به احمد بیک پیوست.

۱ - م : این حکایت ۲ - ن : تنگدل

۳ - م : سپاه تیغ و شمشیر دلاوران

بنابر آن رستم بیک دستگیر شده اوراق دفتر^۱ بقا را به باد فنا داد .

چون احمد پادشاه از شریک ملک فارغ شد ، روی توجه به تبریز آورد و بر تخت سلطنت نشسته قبه بار گاهش به مهر و ماه رسید و منجوق رایتش به عیوق کشید . حسین بیک علیخانی که به مزید قوت و شوکت از سایر امرا ممتاز و مستثنی بود ، به واسطه کینه که او را با مظفر پرنک در سینه بود ، فرمود که عرق حیانش را به تیغ بی دریغ منقطع ساختند . * مولانا ضیاء اردو بادی قصیده ای به اسم او گفته احمد پادشاه یک بدره زر به وی عنایت نمود . چند بیت ثبت افتاد :

نظم

چه سر و لاله عذار است آن که در چمنش
کسی نجوید و جوید میان انجمنش
بود میان مجالس ستاده همچو الف
ز بهر آن که تماشا کنند مرد و زنش
ز دور مجلسیان هاله می کند ظاهر
به مجلسی که چو ماه فلک بود وطنش
مگر^۲ که نام شهنشاه می برد چو « ضیا »
که نور شعله زند لحظه لحظه از دهنش
شہ یگانه روشن ضمیر احمد خان
که شمع مجلس او دید چرخ و شد لکنش
ز بهر خصم برافروخت تیغ شام اجل
چو یافت رنگ به خون نوک رمح شعله زنش

۱ - م : دفتر اوراق

* از ستاره تا آخر اشعار در نسخه م نیست .

۲ - م : نگر

گرفت روی زمین رابه تیغ چون خورشید
 چو حسن طالع او داد دولت حسنش
 شهابه دور تو آفاق سربه سرشادند
 چگویم از دل محزون خویش و از حزنش
 ز فقر و فاقه چنانم که مرگ خود خواهم
 بود که باز هم از جهان و از محنش
 به يك جو ار بفروشد صد منی گندم
 به ذات پاك خدا عاجزم من از ثمنش

مহারبه نمودن سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان

در این سال ، بدیع الزمان میرزا با پدر خود سلطان حسین میرزا یاغی شد. چون خبر مخالفت او درهرات شهرت یافت ، سلطان حسین میرزا، با لشکر بسیار و گروه بی شمار ، به طرف بلخ شتافت و از آن جانب ، بدیع الزمان میرزا با فوجی از دلاوران به میدان قتال خرامید . در میان درهٔ پل چراغ تقارب فریقین به تلاقی انجامید . چون چشم بدیع الزمان میرزا بر لوای کشور گشای پدرش افتاد ، روی ادبار به وادی فرار آورده به مشقت بسیار از تلاطم دریای زخار به کنار رسید . حسین میرزا با غنایم بسیار به دارالسلطنهٔ هرات مراجعت نمود .

متوفیات

شاه غریب میرزا بن سلطان حسین میرزا در این سال به علت فجأة در گذشت . رستم پادشاه بن مقصود بیك بن حسن پادشاه به غایت کریم النفس بود . سیورغال ووظایفی که او به ارباب استحقاق داد ، هیچ کس از سلاطین آق قوینلو و قراقوینلو به کسی ندادند . در این سال به قتل آمد. چنان که گذشت . نقش نگینش^۱ :

بیت

عدل کن کاز عدل گردی صف شکن رستم مقصود بن سلطان حسن^۱
ایام سلطنتش پنج سال و شش ماه . ممالکش : عراق عجم و عراق عرب و
آذربایجان و فارس و دیاربکر .

وقایع سنهٔ ثلاث و تسعمایه

[گفتار در ۲] مجاربه نمودن آیبه سلطان و احمد پادشاه

چون احمد پادشاه حسین بیک علیخانی را به قتل آورد و در کمال حشمت
واقبال در دارالسلطنه تبریز بر تخت سلطنت نشست ، آیبه سلطان را [بنا بر کم
لطفی که با او داشت]^۲ ایالت کرمان داده روانهٔ آن صوب گردانید و ایلچی به
طلب قاسم بیک پرناک که والی شیراز بود فرستاد . قاسم بیک ایلچی را رعایت نمود و از
غایت وهم بر آن بود که از طرفی به در رود . در این اثنا، خبر رسید که آیبه-
سلطان با جمعی لشکریان متوجه کرمان است و به حوالی مشهد مادر سلیمان علیه السلام
رسیده . قاسم بیک اورا استقبال نموده به شیراز در آورد و ایلچی احمد پادشاه را گرفته،
در روز جمعه خطبه به اسم آیبه سلطان که ابراهیم نام داشت خواندند و بدان قرار
دادند که سلطان مراد بن یعقوب پادشاه را از شیروان آورده به سلطنت بنشانند و
و هر دو به انفاق و کیل باشند و از مردم زر بسیار گرفتند . خصوصاً مولانا جلال-
الدین محمد درانی صاحب تصانیف و سیادت و نقابت پناه [امیر^۳] صدر الدین محمد
[والد امیر غیاث الدین منصور]^۴ . بعد از آن، آن دو بد اختر، به انفاق یکدیگر، علم

۱ - یعنی رستم پسر مقصود پسر اوزون حسن - م : رستم مقصود بیک بن حسن .

۳ - تکمیل از نسخهٔ م

۲ - س ندارد

عزیمت به جانب اصفهان برافراشتند .

و چون خبر طغیان ایشان به احمد بیک رسید ، با لشکر جرار و مردان کار به دفع آن دو نابکار متوجه اصفهان گردید و در روز چهارشنبه هفدهم ربیع [الثانی] ، در خواجه حسن ماضی ، بدیشان رسید . جمعی کثیر از لشکر آید . سلطان به اردوی احمد پادشاه ملحق گشتند . چون آیه سلطان قوت مقاومت نداشت طوق^۲ را خوابانیده داعیه فرار داشت . چون مردم احمد بیک ضعف مخالفان معلوم کردند از حوالی پادشاه دور شده به تاراج مشغول شدند . آیه سلطان فرصت غنیمت - شمرده خود را به پادشاه رسانید و از اوج عزت به خاک مذلتش افکنده سرش را از بدن جدا کرده بر سر نیزه کرده فرمود که تقارن بشارت فرو کوفتند . چون لشکر احمد پادشاه چنان دیدند ، قرار بر فرار دادند .

شعر

دلیران احمد شه سرفراز گرفتند در پیش راه دراز
هزیمت غنیمت شمرند زود سراسیمه گشتند برسان دود

چون آیه سلطان را بی زیادت مشقتی صبح بهروزی از مطلع فیروزی دمید و نسیم سعادت بر پرچم علمش وزید ، روی توجه به قشلاق قم آورده سکه و خطبه به نام سلطان مراد غایب [زد و خواند] ^۳ . قاصدان سخندان به جهت آوردن او به شیروان فرستاده در قم بارگاهی نصب کرده مسندی در بارگاه نهاد و دستاری برزبر مسند وضع نموده هر صباح به دستوری که امرا سلاطین را ملازمت کنند بدان جا می رفت و به سرانجام مهمام پرداخته شیلان می کشید و هم در این سال در بهار عنان عزیمت به جانب تبریز منعطف ساخت و قبل از رسیدن آن مردود بدان حدود ، جمعی سلطان مراد را از شیروان بیرون آورده با او در مقام خصومت بودند

۱ - تکمیل از نسخه نور عثمانی - م : هفتم ربیع الثانی سنه ۹۰۳ (نسخه ۹۳۰)

۲ - م ، اس : علم ۳ - س زودخواند

و آیه سلطان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و سلطان مراد را در قلعه رویین دژ^۱ محبوس کرده مادرش را به عقد خود در آورد و الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن پادشاه را به تبریز آورده بر تخت سلطنت نشاند.

[نزاع سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا مرتبه ثانی]^۲

در این سال، سلطان حسین میرزا در بیلاقلانک نشین به پرسش جرایم وزرا مشغول بود که خبر تفرق عساک روی در قندهار به بدیع الزمان میرزا رسید. به اتفاق شجاع بیک بن امیر ذوالنون ارغون، با چهار هزار سوار جرّار از قندهار به طرف اردوی نصرت آثار ابلغار کردند و در عرض شش روز به سبزوار رسیدند. فریدون حسین میرزا با جمعی از امرا در قلعه سبزوار متحصّن شده مسرعی به درگاه همایون روان ساخت و چاشتگاه جمعه دهم شوال، این خبر محنت اثر به آن پادشاه والا گهر رسید. یساولان به هرات روان کرد که امیر علیشیر در هرات سوار شده کرد محلات گردیده از عساکر هر که را یابد به اردو فرستد و امیر علیشیر حسب الامر عمل نمود و در آخر همان روز، امیر محمد ولی بیک و عمر بیک^۳ و امیر باباعلی از جانب استرآباد رسیدند و به موجب حکم عمل نموده متوجه اردو گردیدند و قبل از وصول ایشان، قراولان اردوی ظفر نشان خبر رسانیدند که بدیع الزمان میرزا به محاصره قلعه التفات نکرده به سرعت برق و باد طی مسافت می نماید. لاجرم اضطراب سلطان حسین میرزا زیادت شده اگر آن شب بدیع الزمان میرزا به اردو می رسید ممکن که غالب آمدی. اما تأیید نیافته در حوالی اردو به خواب رفت تا صبح طلوع کرد. بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک، با سپاه یکدل و مبارزان

۱ - تصحیح قیاسی. نسخه چاپی: رویندز. نسخ: رویند

۲ - م: « نزاع بدیع الزمان میرزا با پدرش سلطان حسین میرزا در مرتبه ثانی »

۳ - در نسخه نور عثمانی همه جا: عمیر بیک - متن مطابق است با تاریخ حبیب السیر (ج

جوشن گسل، تیغ کین آخته و رایات جدال و قتال افراخته به میدان نبرد درآمدند .
 و از آن جانب، سلطان حسین میرزا به ترتیب لشکر قیامت اثر مشغول شد. در این
 حین، سلطان مسعود میرزا، که به واسطه عصیان امیر خسر و شاه از حصار شادمان
 به امید مدد رو به درگاه پادشاه عالی شان در آورده بود، با پانصد کس در رسید و
 همان زمان امیر محمد ولی بیک و عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استرآباد و فریدون-
 حسین میرزا و امیر عبداللطیف و سایر امرا به ایلغار از اطراف سبزوار به معسکر
 ظفر شعار رسیدند. بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک به خلاف متصور اردوی میرزا
 را از پیاده و سوار مملو دیدند. از غایت دهشت و اضطراب دست به استعمال آلت
 کارزار بردند .

شعر

دهاده برآمد زهر دو طرف	دودریای کین بر لب آورده کف
فرو ریخت پیکان زهر آبدار	چو باران قوس قزح در بهار
خدنک از دو جانب روارو گرفت	به روی زمین خون دوا دو گرفت

غبار معرکه پیکار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت. عاقبت، لطف
 ایزدی و عنایت سرمدی شامل حال سلطان حسین میرزا گشته نسیم فتح و ظفر
 بر پرچم همایونش وزید و آثار انکسار بر صفحات احوال مردم زمین داور و قندهار
 ظهور نمود. بدیع الزمان میرزا از مقاتله عاجز آمده به طرف جبال غور توجه
 نمود و فوجی از امرا و لشکریان وی را تعاقب نمود. امیر عمر بیک بدو رسید .
 امیر یوسف اسفندیار نیزه را از دست بدیع الزمان میرزا گرفته چنان بردهن امیر-
 عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از اسب سرنگون گردیده و کدای علی میر آخور
 از غایت تهور خود را به شجاع بیک رسانید. شجاع بیک [به یک]^۱ ضربت شمشیر

اورا چنان کرد که دیگر محل جدل نیافته برگشت . بعد از رفتن بدیع الزمان - میرزا ، سلطان حسین میرزا با فتح و نصرت به تخت < گاه > هرات معاودت کرد .

متوفیات

احمد بیك بن اغرلو محمد بن حسن پادشاه [به غایت ^۱] رعیت پرور بود و در زمان او ابواب اخراجات مسدود شده و مانع شرب خمر بود به حدی که امر او منع نمودی و در تعظیم علما [به غایت ^۲] کوشیدی و در مجلس او مباحثه علمی واقع شدی و خود بدان می رسید و به مولانا جلال الدین محمد دوانی و میر صدرالدین محمد به جای [حکم ^۳] کتابت می نوشت و مهر بر عقب کتابت می زد و بر آن بود که قانون عدالت پدید آورده دست ترکان را از سرعجزه و رعایا کوتاه سازد . از این جهت بود که ترکان ، اگر چه بر حسب ظاهر اطاعت امر او می کردند ، اما ضمناً با او در مقام عناد بودند و این معنی بر او ظاهر گشته هر چند روز یکی را به قتل می آورد . اما امساك بر مزاج او غالب بود . در اجرای احکام سیور غلات که سلاطین ماضی به مردم انعام فرموده بودند مضایقه می کرد . این شیوه بر وی مبارک نیامد و در زمستان سنه مذکور ه مقتول شد . چنان که مذکور شد . مدت سلطنتش شش ماه . [حلیه اش به غایت ^۴ سرخ و سفید ، قصیر القامت ، دست و پای کوتاه . بنا بر آن موسوم بود به گودجه ^۴ احمد و یکی از شعرا در آن باب گفته :

بیت

کلم روم که سلطان جهانش کردند
وقت دی آمد و در خاک نهانش کردند

۱ - م : مرد ۲ - م ندارد

۳ - م : پروانچه

۴ - م : سبزه اش - م : لویه اش

۴ - نسخه الف : گوده به ترکی به معنای کوتاه است .

نقش نگین :

بیت

لب خشك [مظلوم]^۱ گو خوش بخند

که ما بیخ ظالم بخواهیم کند

امیر صدر الدین محمد بن امیرغیاث الدین منصور، در روز جمعه دوازدهم رمضان سنه مذکور، وفات یافت. عمرش هفتاد و پنج سال بود. در ایام شهاب نزد مولانا قوام الدین گلباری تحصیل علوم نمود. به درجه کمال ترقی نموده در شیراز خانه‌ای ساخته در آن جا به افاده مشغول گشته و از جمله نتایج قلم خجسته رقمش حاشیه اجد تجرید و حاشیه جدید تجرید و اثبات واجب و حاشیه مطالع و حاشیه شمسیه و رساله‌ای در تحقیق [علوم]^۲.

هم در این سال منصور بیک پرناک حاکم شیراز وفات یافت.

فاضل نقطه‌چی اوغلی^۳ از روم آمده بود و احمد پادشاه با او به طریق ارادت سلوک می نمود. در محل قتل احمد پادشاه، او نیز کشته شد.

امیر خواند محمد مورخ صاحب تاریخ روضة الصفا در دوم ذی قعدة سنه مذکور وفات یافت. عمرش شصت و شش سال بود.

[هم در این سال ، محمد مؤمن میرزا بن بدیع الزمان میرزا ، به امر جدش

سلطان حسین میرزا، به قتل آمد.]^۴

۱ - س م : درویش - متن مطابق است با نسخه نور عثمانی و نسخه ب

۲ - ن : علم فاضل - ظاهر آکلمه فاضل همان کلمه فاضل است مربوط به دوسطر بعد -

م : علم .

۳ - س : نقطه چی م : فاضلی نقطه‌چی

۴ - م : ندارد

وقایع سنهٔ اربع و تسعمایه

گفتار در حرب محمدی با الوند بیک

تجّری میرزا بن یوسف میرزا بن حسن پادشاه در روز جنگ آیه سلطان در خدمت احمد بیک بود. بعد از کشته شدن احمد بیک به یزد رفته حاکم آن جامرادی بیک بایندر به اتفاق اشرف بیک او را پادشاه کرده متوجه شیراز شدند. قاسم بیک پرناک، با دلاوران بی باک، در برابر ایشان در آمده در حوالی ناین آن دولشکر پر خشم و کین را جنگ عظیم واقع شد. بعد از کشتش و کوشش قاسم بیک مغلوب گشت. به مشقت بسیار خود را به صابن قلعه رسانید و قاصدان سخندان نزد آیه سلطان روانه نموده استمداد کرد. تجّری میرزا به شیراز آمده حکومت آن را به منصور بیک افشار تفویض نموده با لشکر و یراق به جانب عراق توجّه نمود. بعد از گرفتن اصفهان، به طرف ری روان شده در آن جاقشلاق کرد. در آن اثنا، آیه سلطان والوند بیک و قاسم بیک به عراق آمدند و تجّری میرزا از ایشان فرار کرده به نزد [امیر حسین کیای] چلاوی رفته آیه سلطان والوند بیک در قم قشلاق کرده قاسم بیک را روانه شیراز گردانیدند و گزل احمد، برادر آیه سلطان، را با اکثر امرا و لشکر سنگین به قشلاق در امین فرستادند.

در این اثنا، میرزا تجّری به اتفاق امیر حسین کیای چلاوی شیخون بر گزل احمد زده و تمامی یراقش را گرفته. گزل احمد، پریشان و عریان به نزد آیه سلطان آمده والوند بیک در میان زمستان به آذربایجان رفت. تجّری در عراق قوت گرفته لشکر بسیار و گروه بی شمار بر سر وی جمع آمدند. به سرعت تمام در عقب ایشان روان شدند. در عزیز کندی، میان الوند و تجّری جنگ عظیم به وقوع انجامید. تجّری به تأیید سردی غالب آمده آیه سلطان بر خاک هلاک افتاد. امیر زاده الوند

یا معدودی چند به دیار بکر گریخت. [دایی^۱] قاسم بیک که والی آن جا بود آلود بیک را استقبال نموده بر تخت سلطنت نشاند و عجمی عروس مملکت آذربایجان را در آغوش گرفته، در دارالسلطنه تبریز لوای حکومت برافراخت. در این اثنا، الوند میرزا از [دایی^۱] قاسم جدا شده عزیمت تبریز کرد. عجمی میرزا از توجه برادر خبر یافته به جانب سلطانیه شتافت. الوند بیک در دارالسلطنه تبریز متمکن شد و لطیف بیک را وکیل نمود.

و هم در این سال، منصور بیک، افشار، با جمعی اشرار، متوجه شیراز شد. قاسم بیک پرنایک با فوجی از اترک به استقبال استعجال نمود. در شولستان، آن دولشکر بی کران به هم جنگ کردند و بعد از جدال و قتال بسیار، دلاوران افشار غالب آمدند بسیاری از پرنایک را بر خاک هلاک انداختند و قاسم بیک را دستگیر کرده متوجه شیراز گشتند. در حوالی قلعه اصطخر، قاسم بیک فرار نموده خود را به قلعه انداخت و از دست مخالفان خلاص شد.

مجادله نمودن سلطان حسین میرزا با فرزندان

در موضع حلوا چشمه

هم در این سال، ابوالحسن میرزا و کپک میرزا خاطر بر مخالفت پدر خود سلطان حسین میرزا قرارداد چون این خبر محنت اثر به مسامع خسرو عالی گهر رسید، لوای ظفر پناه به جانب مرو برافراخت. ابوالحسن میرزا [در مرو، متحصن گشت و جنود پادشاهی به تأیید الهی مرو را دایره وار در میان گرفته و چون محاصره به چهار ماه کشید و ابوالحسن میرزا^۲] بجز عجز چاره ای ندید. کس به نزد پدر فرستاد و معروض داشت که اگر آن حضرت جرایم بنده را ببخشد و به طرف هرات روانه شود، از سر قدم ساخته به خاک بوسی در گاه کیتی پناه

۱ - تصحیح قیاسی: س: والی - ن: رایتی.

۲ - قسمت بین دو قلاب در نسخ ن، م نیست

خواهم آمد. بنا بر ترجم پادشاهی، التماس شاهزاده عز قبول یافته موکب همایون به جانب مرغاب در حرکت آمد. در این اثناء، ابوالحسن میرزا و کپک میرزا رسل و رسایل ارسال داشتند و به عزم محاربه پادشاه در حوالی ایورد به هم پیوستند.

چون این خبر در بابا خاکی به عرض پادشاه والا گهر رسید، به واسطه ضعف مزاج در محفه نشسته به طرف ایشان روان شد و ابوالحسن میرزا و کپک میرزا از توجه والد خود خبر یافته به صوب نسا شتافتند. سلطان حسین میرزا چون بر فرار ایشان مطلع شد، مظفر حسین میرزا و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر محمد برندق بر لاس را از عقب ایشان روان ساخت. در حلوا چشمه به هم رسیدند. مظفر حسین میرزا در قلب لشکر جا گرفته میمنه را به حیدر محمد میرزا سپرد و میسره را به ابن حسین میرزا رجوع نمود و از آن جانب ابوالحسن میرزا در قلب لشکر استاده کپک میرزا در برانغار جا گرفت. آن گاه، طالبان نام و ننگ چنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش به نوعی بر افروخت که تأثیر دخان آن کره زهر بر را به جوش آورد و شعله آن خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثر کرد. هر خدنگی که از شست زربین چنگی گشاد یافت آهنک جان پهلوانی نمود و هر مرغ تیری که از دست روشن ضمیری در پرواز آمد دری در فضای سینه امیری بگشود.

شعر

ز مرغان چوبین فولاد دم شده در هوا راه خورشید کم

شده سینه صندوق پیکان گران ز بس مانده پیکان بی حد در آن

از جوانغار شاهزادگان، ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله

کرده حیدر محمد میرزا تاب آن نیاورده عنان به وادی فرار تاخت. [کپک میرزا از

میمنه بر ابن حسین میرزا تاخت و وی را منهزم ساخت . مظفر حسین میرزا که در قلب بود خواست^۱ که فرار نماید . امیرسلطانعلی، از غایت پهلوانی و پردلی، عنان بارگی شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع شد و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد، مخالفان دلیر شوند و این هزیمت به آن حضرت سرایت کند . مظفر حسین میرزا ثبات قدم ورزیده سلطان حسین میرزا، در این اثنا، چون از گریختگان میمنه و میسره خبر یافت، از محققه بیرون آمده، با وجود ضعف مزاج براسب سوار شده به معرکه پیکار شتافت .

چون چشم شاهزادگان بر علم سلطان حسین میرزا افتاد، تزلزل در خاطر ایشان راه یافته هر یک [از آن دو سردار^۱] به طرفی گریختند .

[متوفیات^۲]

در این سال، امیر حسین معمایى به مرض اسهال در گذشت و در کنبه مدرسه^۳ [شریفه^۴] اخلاصیه مدفون گشت . یکی از شعرا به جهت تاریخ او گفته:

نظم^۵

مظهر خلق حسن میر حسین	که اجل کرد و را قطع حیات
کرد رحلت به سوی خلد برین	یافت از حادثه دهر نجات
نور رحمت چو بر او نازل شد	«نور رحمت» شودش سال وفات
از جمله تصانیفش رساله‌ای است در فن ^۶ معما .	

۱- م ندارد

۲- م : [شاعر و معمایى]

۳- س ندارد

۴- س : تاریخ

وقایع سنهٔ خمس و نسه ابه

مجاره به نمودن سلطان مراد با محمدی میرزا

در این سال، گزل احمد به اتفاق فرخشاد بیک بایندر [به تبریز^۱] نزد سلطان مراد رفتند و او را برداشته روانهٔ شیراز گشتند. قاسم بیک از قلعهٔ اصطخر بیرون آمده به ایشان پیوست و از مسیرات شیراز احوال بسیار گرفته بدیشان داد. چون این خبر به محمدی میرزاسید، با لشکر بسیار وحشم بی شمار، متوجه حرب ایشان گشت.

سلطان مراد، با سپاه جرار خونخوار، با صد عز و ناز از دارالملک شیراز، عازم اصفهان شد و آن دو سپاه جرّار و آن دو دریای زخار در کرانگ به یکدیگر رسیده مستعد جدال و قتال شده صف آراستند. جوانان جانبین و نو خاستگان طرفین حمله‌های بهادرانه می نمودند و از جام حسام، شراب تلخ کام مرگ بر یکدیگر می پیمودند. در آن اثنا، پیری بیک افشار، با فوجی از دلیران شیرشکار، بر قاسم بیک پرناک حمله نمودند. خدمتش پشت بر معر که کرده تا شیراز در هیچ محل توقف نکرد. در اثنای قتال [و جدال طوق^۲] سلطان مراد بر زمین افتاد و پهلوان شاهی از غایت پهلوانی و بردلی طوق را برداشت و مردمان سلطان مراد که فرار نموده بودند در ظل آن رایات مجتمع شدند. چون ملاحظه کردند، محمدی میرزا را دیدند که بی خیل و حشم در زیر علم ایستاده بود. بنا بر آن، سلطان مراد چون شیر خشمناک با جمعی مبارزان بی باک حمله نموده کرد ادبار بر چهرهٔ دولت محمدی میرزا یاشید و سپاه او که شیران بیشهٔ هیجاو نهنگان دریای وغا بودند از مقاومت

عاجز گشته [روی به گریز آوردند. عجدی میرزا مقتول گردیده ^۱] [پیری بیک افشار و اشرف بیک نیز شربت فنا چشیدند و امرای او متفرق گشته ^۲] پیر علی ساوه را مضبوط کرده پیر محمد در قم اقامت نمود. قیابیک در کاشان متوطن شد. سلطان مراد، بعد از اطلاع با پنجاه هزار سوار و پیاده، به ساوه آمد. پیر علی بیک در شهر متحصن شد و تا پنجاه روز وی را محاصره کرده مطلقاً به دیدن چهره مراد فائز نکشت و قاصدان را در میان انداخته مهم بر مصالحه قرار یافت. ابدال بیک پسر وی از قلعه بیرون آمده ملازم شد و سلطان مراد کوچ کرده متوجه آذربایجان گشت. امیر زاده الوند وی را استقبال کرده در حوالی ابهر نزول نمود.

در این اثنا، درویشی نیکو خواه که موسوم بود به بابا خیرالله ^۳ با آن دو پادشاه عالی‌جاه ملاقات کرده دل هر دو را مایل به صلح و صفا گردانید. مقرر آن که آب قزل او زن میان الکای آن دو صف شکن واسطه باشد و تمامی ولایت آذربایجان و اران و دیار بکر از امیر الوند باشد و مملکت عراق و فارس و کرمان متعلق به سلطان مراد باشد. بعد از آن الوند بیک به تبریز رفته سلطان مراد در قزوین قشلاق نمود و پیر علی بیک و پیر محمد بیک به ملازمت آمدند و منظور نظر گردیدند و منصور بیک افشار با فرزندان به خدمت سلطان مراد آمده عذر تقصیرات خواستند. سلطان مراد پهلوان شاهی را که طوق ^۴ بر داشته بود طلب کرد و گفت از من چه طلب داری. وی جواب داد که داروغگی میلان جرد ^۵ که قریه‌ای است از قری

۱- س ندارد - حبیب السیر (ج ۴ ص ۴۴۵): «محمدی میرزا به کمند گزند مقید

گشت.»

۲- م ندارد ۳- م: درویش خیرالله

۴- م: علم

۵- س. ن: میلان جرد: میلاد جرد. در فرهنگ آبادیهای کشور (ص ۴۶۷) واسامی

دهات کشور «میلان جرد» آمده و ظاهراً میلاد صورت تغییر یافته مهرداد است

[نطنز، پهلوان دوسال^۱] در آن جا داروغگی نمود. شخصی از وی سؤال نمود که چرا امارت طلب نکردی. وی جواب داد که پدرم برزیگر میلاندر دبود. بنده داروغه آن محل شده‌ام. [بس است]^۲.

آمدن خاقان اسکندرشان از لاهیجان و رفتنش به گویچه‌دنگیز

و ملاقات نمودن با سلطان حسین بارانی

در این سال، خاقان اسکندرشان [اراده نمود که خود را از لاهیجان به دار الأرشاد اردبیل رساند و از روح پرفتوح اجداد عالی مقام استمداد^۳] کرده انتزاع ملک از اهل بدعت نماید. خاقان عالی جاه، بعد از مشورت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد ایالت پناهی کار کیا میرزا علی فرستاد و کار کیا، به واسطه صغرسن وقت سپاه و کثرت اعوان و انصار مخالفان، خاقان اسکندرشان را از آن اراده باز می‌داشت و به نصایح و مواعظ آن جمعیت را از آن داعیه باز می‌گردانید و دلایل و براهین بر صدق مقال خود اجرا می‌نمود. مطلقاً ترتیب مقدمات او منتج مطلوب نبود. نوبتی خود به نفس نفیس با میرزا علی ملاقات نموده در مواجهه نیز این مقدمات را مذکور ساخت. و آن جناب در باب فسخ عزیمت مبالغه نمود و گفت

نظام

که زنه‌ار ازین داوری زینه‌ار عنان از ره این هوس باز دار

۱- ن: [منظر و پهلوان دو سال ده سال] - نسخه ج: [نطنز، داروغگی آن جا

را بدو داده پهلوان مذکوره دوسال]

۲- م فقط

۳- م: از لاهیجان متوجه اردبیل شد که از روح پرفتوح اجداد استمداد